



بیانات مقام معظم رهبری - 21 / مرداد / 1371

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

به همه برادران و خواهران عزیز که زحمت کشیدید و در این جمع خودمانی و صمیمی شرکت کردید، خوشامد عرض می‌کنم و از همه شما تشکر می‌کنم. مخصوصاً از این جوانان عزیزی که گویا راهی طولانی را، با پای پیاده، از «دورود» تا این جا، طی کرده اند و آمده اند. ان شاءالله موفق باشید و ان شاءالله این فرصت دیدار دوستانه، منشأ آثار خیر برای اسلام و مسلمین شود.

جلسه، یک جلسه فرهنگی است. مسؤولین و کارکنان بخشهای مختلف فرهنگی کشور، از مطبوعات و صدا و سیما و آموزش و پرورش و مؤسسات هنری و فرهنگی و تبلیغی جمهوری اسلامی، در این جا حضور دارید. من این فرصت را برای یک بحث کوتاه در زمینه مسائل فرهنگی کشور، و اولی از همه این مسائل، همین مسأله حادّ جاری نظام ما در سه، چهار سال اخیر - از بعد از جنگ تا امروز - یعنی ایجاد جبهه فرهنگی دشمن و تهاجم نوبه نو و سازمان یافته از سوی دشمن، مغتنم می‌شمارم.

اولاً این نکته را عرض کنیم که «تهاجم فرهنگی»، با «تبادل فرهنگی» متفاوت است. تبادل فرهنگی لازم است. هیچ ملتی بی نیاز نیست از این که در همه زمینه ها، از جمله در زمینه مسائل فرهنگی - آن مجموعه مسائلی که به آنها نام فرهنگ داده می‌شود - از ملتهای دیگر بیاموزد. همیشه تاریخ نیز همین بوده است. ملتها در رفت و آمدهایشان، آداب زندگی را، خلیقیات را، علم را، لباس پوشیدن را، آداب معاشرت را، زبان را، معارف را و دین را از یکدیگر فراگرفته اند. این، مهمترین تبادلهای ملتها با هم بوده است؛ حتی مهمتر از تبادل اقتصادی و کالا. بسیار اتفاق افتاده است که این تبادل فرهنگی، به تغییر مذهب یک کشور انجامیده است! مثلاً در شرق آسیا، بیشترین عاملی که اسلام را به این کشورها - از جمله به کشور اندونزی، به کشور مالزی و حتی به قسمتهای مهمی از شبه قاره - بُرد، دعوت مبلغین نبود؛ بلکه رفت و آمد آحاد ملت ایران بود. تجار و سیاحان ایرانی راه افتادند، رفتند، آمدند و در سایه این رفت و آمدهاست که شما می‌بینید ملت بزرگی که امروز شاید بزرگترین ملت اسلامی در آسیاست - یعنی اندونزی - مسلمان شده است. این اسلام را اول بار، نه مبلغین دینی برای آنها بردند و نه شمشیر و جنگ! اسلام را همین رفت و آمدها برد. خود ملت ما هم، در طول زمان، خیلی چیزها از ملتهای دیگر آموخته است، و این، یک روند ضروری برای تروتازه ماندن معارف و حیات فرهنگی در سرتاسر عالم است. این، تبادل فرهنگی است و خوب است.

تهاجم فرهنگی این است که یک مجموعه - سیاسی یا اقتصادی - برای مقاصد سیاسی خود و برای اسیرکردن یک ملت، به بنیانهای فرهنگی آن ملت هجوم می‌برد. چنین مجموعه ای هم چیزهای تازه ای را وارد آن کشور و آن ملت می‌کند؛ اما به قصد جایگزین کردن آنها با فرهنگ و باورهای ملی. این، اسمش تهاجم است. در تبادل فرهنگی، هدف، بارورکردن فرهنگ ملی و کامل کردن آن است. اما در تهاجم فرهنگی، هدف، ریشه کن کردن فرهنگ ملی و از بین بردن آن است. در تبادل فرهنگی، آن ملتی که از ملتهای دیگر چیزی می‌گیرد، می‌گردد چیزهای مطبوع و دلنشین و خوب و مورد علاقه را می‌گیرد. فرض بفرمایید، دانش را از آنها تعلیم می‌گیرد. فرض کنید، ملت ایران به اروپا می‌رود و می‌بیند آنها مردمی اهل سختکوشی و خطر کردند. اگر این را از آنها یاد بگیرد، خیلی خوب است. به اقصای شرق آسیا می‌رود و می‌بیند که آنها مردمی هستند دارای وجدان کار، علاقه مند به کار، مشتاق کار. اگر



این را از آنها یاد بگیرد، خیلی خوب است. به فلان کشور می رود و می بیند مردم آن کشور، وقت شناس، دارای نظم و انضباط، دارای محبت، دارای حسّ ادب و حسّ احترامند. اگر یاد بگیرد، اینها چیزهای خوبی ست.

در تبادل فرهنگی، قضیه چنین است. ملت فراگیرنده، می گردد نقاط درست و چیزهایی را که فرهنگ او را کامل می کند، از دیگران تعلیم می گیرد. درست مثل انسانی که ضعیف است و دنبال غذای مناسبی می گردد. دوا و غذای مناسب را مصرف می کند، تا سالم شود و نقصش از بین برود. در تهاجم فرهنگی، چیزهایی که به ملت مورد تهاجم می دهند، چیزهای خوب نیست، بلکه چیزهای بد است. فرض بفرمایید اروپاییها، وقتی تهاجم فرهنگی را در کشور ما شروع کردند، نیامدند روحیه وقت شناسی شان را، روحیه شجاعت و خطر کردن در مسائل را، یا تجسس و کنجکاوی علمی را، در ملت ما منتشر کنند و با تبلیغات و تحقیقات، سعی کنند ملت ایران، ملتی دارای وجدان کاری یا وجدان علمی شود. این کارها را که نمی کنند! مسئله لاپالی گری جنسی را وارد کشور ما می کردند. ملت ما، در طول هزاران سال، ملتی بود دارای مبالغت جنسی؛ یعنی رعایت‌های مربوط به زن و مرد و این در تمام دوران اسلامی بوده است. نه این که کسی خطا و تخلف نمی کرده؛ خطا همیشه هست. در همه دورانها و در همه زمینه‌ها، افراد بشر خطا می کنند. خطا هست؛ اما خطا غیر از این است که چیزی بشود عرف جامعه!

ملت ما، ملتی بود که از هرزگی و عیاشیهای فراگیر و مجالس عیش و طرب و این چیزها، بری بود. این کارها مخصوص اشراف و پادشاهان و شاهزاده‌ها و ملکزاده‌ها و امثال اینها بود، که عیاشی کنند و شب تا صبح بیدار بمانند. اروپاییها، میخانه‌هایشان در طول مدت شب و روز و دوران سال و همه تاریخ همیشه روبه راه بود. این، تاریخ اروپاست. هرکس می خواهد، برود بخواند و ببیند. این را خواستند وارد کشور ما بکنند و تا آن جا که توانستند، کردند.

در تهاجم فرهنگی، دشمن می گردد آن نقطه‌ای از فرهنگ خود را به این ملت می دهد و وارد این ملت می کند که خودش می خواهد. معلوم است که دشمن چه می خواهد! اگر در تبادل فرهنگی، ملتی که از فرهنگ بیگانه چیزی می گیرد، تشبیه به آدمی شود که در کوچه و بازار، غذا و دوا می خرد که مصرف کند؛ در تهاجم فرهنگی، ملتی را که تحت تهاجم قرار گرفته است، باید به بیماری که افتاده و خودش کاری نمی تواند بکند، تشبیه کنیم. آن وقت دشمن، آمپولی به او تزریق می کند و معلوم است آمپولی که دشمن تزریق کند، چیست! این، فرق دارد با آن دارو و درمانی که خود شما بروید و آن را با میل انتخاب و وارد بدنتان کنید. این، تهاجم فرهنگی است.

پس، تبادل فرهنگی به انتخاب ماست؛ اما تهاجم فرهنگی به انتخاب دشمن است. تبادل فرهنگی انجام می دهیم تا کامل شویم؛ یعنی فرهنگ خودی را کامل کنیم. اما تهاجم فرهنگی انجام می گیرد تا فرهنگ خودی را ریشه کن کند. تبادل فرهنگی از چیزهای خوب است؛ تهاجم فرهنگی از چیزهای بد است. تبادل فرهنگی در هنگام قوت و روزگار توانایی یک ملت انجام می گیرد؛ ولی تهاجم فرهنگی در دوران ضعف یک ملت است. لذا دیدید که استعمارگران، در آسیا و آفریقا و امریکای لاتین، هر جا خواستند وارد شوند، قبل از آن که سیاستمداران و سربازان و قزاق‌هایشان وارد شوند، میسیونهای مسیحی و هیأت‌های تبشیری مسیحی شان وارد شدند! سرخپوستان و سیاهپوستان را اول مسیحی کردند، بعد طناب استعمار به گردنشان انداختند. بعد هم از خانه و کاشانه شان، آواره شان کردند و پدرشان را در آوردند!



در همین ایران ما، به اواخر دوران قاجار نگاه کنید! ببینید چقدر کشیش از اروپا راه افتادند و به قصد مسیحی کردن مردم به این جا آمدند! البته آنها، مثل دزدناشی که به کاهدان می زند، نفهمیدند برای ترویج مسیحیت باید به کجا بروند. آنها موفق نشدند؛ اما قصدشان این بود. نمی شود گفت که سرمایه داران و کمپانیها و غارتگران بین المللی، معتقد به حضرت مسیحند! آنها چه می شناسند مسیح کیست؟! در محیطهایی که یک فرهنگ ملی مدافع - مدافع حیثیت خود - وجود دارد، کار اول این است که آن فرهنگ را از آنها بگیرند. مثل این که اگر یک عده سرباز بخواهند به یک قلعه مستحکم حمله کنند، کار اول این است که پای این قلعه آب می اندازند؛ شاید دیوارهایش بریزد. دیوارهای این قلعه را، هرطور بتوانند، سست می کنند. این، اولین کار است. یا این که قلعگیان را خواب می کنند. به قول سعدی که در آن داستان، در گلستان، می گوید: «اولین دشمنی که بر آنها تاخت، خواب بود!» خواب، اولین دشمنشان بود. چشمهایشان گرم شد و خوابشان برد. بعد از آن که این دشمن خودی - که خواب باشد - از درون خودشان چشمهای آنها را بست و دستهایشان لمس شد، دشمن آمد دستهای اینها را بست و هر چه خواست، برداشت و بُرد! در تهاجم فرهنگی، این گونه عمل می کنند.

این تهاجم فرهنگی، از چه وقت شروع شد؟ مشخصاً از دوران رضاخان شروع شد. البته قبل از او، مقدمات آن، فراهم شده بود. کارهای فراوانی شده بود: روشنفکران وابسته، در داخل کشور ما کاشته شده بودند. نمی دانم آیا جوانان نسل ما و نسل انقلابی، تاریخچه این صدوپنجاه، دویست سال را درست خوانده اند یا نه؟ من همه دغدغه ام این است که جوان انقلابی امروز، نداند مابعد از چه دورانی، امروز در ایران مشغول چنین حرکت عظیمی هستیم. تاریخچه این صدوپنجاه، دویست سال اخیر - از دوران اواسط قاجار به این طرف؛ از دوران جنگهای ایران و روس به این طرف - را بخوانید و ببینید چه حوادثی بر این کشور گذشته است.

یکی از این حوادث، ایجاد جریان روشنفکری وابسته است. نمی شود بگوییم در ایران روشنفکر نداشتیم. همیشه و در همه عصرها و دورانها، روشنفکرانی بوده اند؛ مردمانی که جلوتر از زمان خود را می دیدند و بر همین اساس می اندیشیدند و حرکت می کردند. اما غرب مسلط به فناوری و علم، روزی که خواست در ایران، پایگاه تسلط خودش را مستحکم کند، از راه روشنفکری وارد شد. از میرزا ملکم (1) خانها و امثال اینها، تا تقی زاده (2) ها، این روشنفکری دوران قاجار است که بیمار متولد شد.

روشنفکری ایران، متأسفانه بیمار و وابسته متولد شد. چند نفری هم که آدمهای سالم و خالصی بودند، گم شدند. بقیه، وابسته بودند. بعضی وابسته به روسیه آن روز - مثل میرزا فتحعلی آخوندزاده (3) - یا وابسته به اروپا و غرب - مثل میرزا ملکم خان و امثال اینها بودند. این کارها در داخل ایران شده بود؛ لکن بُردی نداشت. کسی که به نفع فرهنگ غربی - یعنی درحقیقت، به نفع سلطه غرب بر ایران - و به نفع استعمار به وسیله انگلیس، در آن روز بزرگترین قدم را برداشت، رضاخان بود. شما ببینید این کارها در وضع امروز چقدر رسواست، که پادشاهی بیاید و یکباره لباس ملی یک کشور را عوض کند! مثلاً شما به هند که تشریف ببرید یا در اقصی نقاط عالم که بگردید، ملتها لباسهای خودشان را دارند؛ احساس افتخار هم می کنند؛ احساس سرشکستگی هم نمی کنند. اما اینها آمدند و یکباره گفتند: این لباس قدغن است! چرا؟ چون با این لباس، نمی شود عالم شد! عجب! ما بزرگترین دانشمندانمان - دانشمندان ایرانی که امروز آثارشان هنوز در اروپا تدریس می شود - با همین فرهنگ و در همین محیط پرورش یافتند. مگر لباس چه تأثیری دارد؟ این چه حرفی است؟! چنین منطق مسخره ای را مطرح کردند. لباس یک ملت را عوض کردند. چادر زنان را برداشتند. گفتند: «با چادر نمی شود که یک زن، عالم و دانشمند شود و در فعالیت اجتماعی



شرکت کند.» من سؤال می‌کنم: با برداشتن چادر، در کشور ما، چقدر زنان در فعالیت اجتماعی شرکت کردند؟ مگر فرصتی داده شد برای این که زنان ما، در دوران رضاخان و پسر رضاخان، در فعالیتهای اجتماعی شرکت کنند؟! به مردان هم فرصت داده نمی‌شد؛ به زنان هم فرصت داده نمی‌شد. آن روز که زنان ایران وارد فعالیت اجتماعی شدند و کشور را با دو دست توانای خود بلند کردند و مردان این کشور را به دنبال خودشان به میدانهای مبارزه کشاندند، با همان چادر به میدانها آمدند. چادر چه تأثیر منفی ای دارد؟! لباس چه تأثیری دارد در این که مانع شود از فعالیت یک زن یا یک مرد؟! عمده این است که این مرد، دلش چگونه است؛ فکرش چگونه است؛ ایمانش چقدر است؛ روحیه اش چگونه است؛ چه انگیزه ای برای فعالیت اجتماعی یا علمی، در او گذاشته شده است؟ این مرد قلدر نادان بی سواد - رضاخان - آمد و در اختیار دشمن قرار گرفت. ناگهان لباس این کشور را عوض کرد؛ بسیاری از سنتها را عوض کرد؛ دین را ممنوع کرد! کارهایی کرد که همه شنیده اید و در دوران پهلویها انجام گرفته است؛ آن هم با قلدری. او به چهره محبوب غرب - یعنی استعمارگران - تبدیل شد.

این، ربطی به آحاد مردم غرب نداشت. افکار عمومی غرب، از همه این حرفها بی اطلاعند. این، کار همان سیاستمداران بود. تهاجم از آن جا شروع شد و این تهاجم در دوران جدید پهلوی، شکلهای گوناگونی پیدا کرد. یعنی در دوران بیست؛ سی سال آخر حکومت پهلویها، این تهاجم، شکلهای خطرناکتری یافت که حالا مجالش نیست همه اینها را عرض کنم.

انقلاب اسلامی که آمد، مثل مشتتی به سینه مهاجم خورد؛ او را عقب انداخت و تهاجم را متوقف کرد. در دوران اول انقلاب، شما ناگهان دیدید که مردم ما در ظرف مدت کوتاهی، تغییرات اساسی در خلقیات خودشان احساس کردند: گذشت در بین مردم زیاد شد؛ آز و طمع کم شد؛ همکاری زیاد شد؛ گرایش به دین زیاد شد؛ اسراف کم شد؛ قناعت زیاد شد - فرهنگ اینهاست؛ فرهنگ اسلامی اینهاست - جوان به فکر فعالیت و کار افتاد، دنبال تلاش رفت؛ خلیپها که به شهرنشینی عادت کرده بودند، به روستاها رفتند؛ گفتند: «بگذار کار کنیم. بگذار تولید کنیم.»؛ شبه کارهایی که به صورت گیاه هرزی در زندگی اقتصادی مردم رشد پیدا کرده بود کم شد. این، مربوط به یکی دو سال اول انقلاب بود. این، مربوط به همان زمانی است که تلاش روزبه روز دشمن برای پاشیدن بذر اخلاقیات منفی متوقف شده بود و یک گرایش و یک توجه به اسلام پیش آمده بود. مجدداً آن فرهنگ و اخلاق و آداب و خلقیات اسلامی که در خمیره مردم ما بود، در آنان زنده شد. البته عمیق نبود. عمق، آن زمانی پیدا می‌کند که روی موضوع، چند سالی کار شود. این فرصت پیش نیامد و آن تهاجم، بتدریج و به مرور، از سر گرفته شد. تهاجم، در اواسط دوران جنگ به وسیله ابزارهای تبلیغی و گفتارهای غلط و کج اندیشانه شروع شد و آن ته نشین ها و رسوبهای ذهنی و روحی خود ما مردم هم در تأثیرگذاری اش مؤثر بود. اما باز حرارت جنگ، مانع بود، تا جنگ تمام شد. بعد از جنگ، این جبهه جدید، به شکل جدی مشغول کار شد. دشمن با یک محاسبه فهمید که جمهوری اسلامی را با تهاجم نظامی نمی‌شود از بین برد. محاسبه قبلی، غلط از آب درآمده بود. دیدند با محاصره اقتصادی هم نمی‌شود. وقتی ملتی را محاصره اقتصادی کنند، اگر آن ملت یک ملت قانع، صبور، متکی به نفس و متوکل علی الله باشد، مگر شکست خواهد خورد؟! هرگز شکست نمی‌خورد! این را، هم ما در گذرگاههای تاریخی - در گذشته - تجربه کردیم و هم ملت‌های دیگر تجربه کرده اند. مخصوص ما نیست. دیدند با محاصره اقتصادی هم نمی‌شود. فهمیدند باید عقبه ما را بمباران کنند. اگر بخواهیم تشبیه کنیم، این طور است که وقتی یک گروه نظامی، در جلو با دشمن مشغول جنگ است، غذایش از عقب می‌آید، نیروی تازه نفس از عقب می‌آید، ملزومات از عقب می‌آید، نامه دوستانه از پدر و مادر و یاران از عقب می‌آید. عقبه تا سالم است، این نیروی در خط مقدم، می‌تواند بجنگد. اگر دشمن آمد عقبه ها را بمباران کرد؛ غذا از بین



رفت، ملزومات ازبیین رفت، نیروی تازه نفس ازبیین رفت؛ نامه «دست شما درد نکند» از بیین رفت، پدر و مادر «زهی» و «مرحبا» گو از بیین رفت؛ کسی که در جلو مبارزه می کند، چطور قدرت مبارزه خواهد داشت؟! دو روز تلاش می کند؛ ولی از بیین خواهد رفت. عقبه ما، در مبارزه ملت ایران با قلدری استکبار جهانی، عبارت بود از «فرهنگ» ما. منطقه عقبه ما عبارت بود از اخلاق اسلامی، توکل به خدا، ایمان و علاقه به اسلام. یعنی علاقه آن مادری که چهار پسرش شهید شده اند و می گوید من اینها را در راه اسلام دادم، و به این راضی است. بنده خانواده هایی را از نزدیک دیده ام - یعنی به خانه آنها رفته ام و باپدران و مادران صحبت کرده ام. روایت نیست؛ خودم از نزدیک دیده ام. - خانواده ای که دو پسر داشتند، هر دو شهید شدند. خانواده ای که سه پسر داشتند و هر سه شهید شدند. این مگر شوخی است؟! این مصیبت، مگر قابل تحمل است؟! این پدر و مادر باید از غصه دیوانه شوند. آن وقت، مادر، که عواطف جوشانتری هم دارد، با کمال قدرت می گوید: «ماینها را در راه اسلام دادیم، و حرفی نداریم.» عجب!

پس تأثیر اسلام این است! تأثیر ایمان به خدا این است! این را دشمن فهمید. پدر و مادری به جوان خود می گویند «تو هنوز شانزده سال است، هفده سال است؛ برو درست رابخوان؛ برو بازیت رابکن؛ لذتت را ببر. برادرت رفت و شهید شد.»؛ جوان می گوید: «نه! من سهم خودم را باید برای اسلام ادا کنم.» این، عبارتی است که ما در وصیتنامه های شهدا دیده ایم و ازپدران و مادران شهدا و خانواده ها شنیده ایم. اثر اسلام، این است.

یک روز امام فرمود: «امروز اسلام محتاج کمک شما جوانهاست.» بعد از ظهرش بنده به خیابانها آمدم و کاری داشتم. دیدم مثل روزهای اوّل انقلاب شده و مردم به طرف پناه در حرکتند (4). این ماجرا و این صحنه، بارها تا آخر جنگ تکرار شد. هر وقت که اسم اسلام و فرمان امام به گوش مردم می رسید - فرمان امام، فرمان اسلام بود و مردم برای امام به خاطر اسلام اهمیت قائل بودند - ناگهان می دیدید این ملت، به جوش و خروش در می آید. جوانان شهر را، ده را، دانشگاه را، بازار را، کار و کسب را، میدان فوتبال را، همه را رها می کنند و می روند. برای چه؟ برای این که جانشان را در معرض خطر مرگ بگذارند! این شوخی نیست! دشمن که کور نبود. دشمن اینها را دید، دشمن اینها را تحلیل کرد و فهمید این ملت عقبه ای دارد. فهمید تا آن عقبه هست، این ملت را با محاصره اقتصادی و با محاصره نظامی و یا چه و چه، نمی شود به زانو درآورد. پس، آن عقبه را باید بمباران کرد؛ فرهنگ او را، اخلاق او را، ایمان او را، ایثار او را، اعتقاد به دین او را، اعتقاد به رهبری او را، اعتقاد به قرآن و جهاد و شهادت او را؛ اینها را باید از بیین برد. و شروع کرد.

بعد از جنگ، محیط هم مناسب بود. چون کوره گداخته جنگ، جوان را به خود مشغول می کرد؛ به خود جذب می کرد و گوشش به این حرفها بدهکار نبود. وقتی آن کوره خاموش شد، محیط مناسبی پیش آمد و به طور وسیع شروع به برنامه ریزی کردند و ابزارهای متعددی را به کار گرفتند.

من وقتی به تنوع ابزارهای دشمن نگاه می کنم، می فهمم چقدر این قضیه برای اینها اهمیت داشت! یکی از کارها این بود که جریان ادب و هنر و فرهنگ انقلابی را در کشور تحقیر کنند و به انزوا بکشانند. این یکی از کارهایشان بود. از جمله کارهای مهمی که انقلاب کرده، یکی این است که یک عده عنصر فرهنگی و ادیب و هنرمند و دارای اقتدار فرهنگی تربیت کرده و بحمدالله کم هم نیستند. شعرای زیادی به وجود آمدند؛ داستان نویسان زیادی به وجود آمدند؛ نویسندگان قلم زن دقیق فارسی نویسی محکمی به وجود آمدند و بحمدالله هستند. از اوّل انقلاب تا کنون، سیزده سال گذشته است. شما نگاه کنید ببینید کدام سیزده سال در دوران عمر فرهنگی و تاریخی ما،



توانسته است شخصیت‌های درجه یک به وجود آورد؟ البته اینها تا شخصیت درجه یک بشوند، هنوز فاصله دارند؛ اما کسانی که شخصیت درجه یک بشوند، در این مجموعه ای که انقلاب پدید آورده، زیادند. مادر میهن ما، در دوران استبدادهای اواخر دوران پادشاهی، سترون و عقیم شده بود. حقیقتاً آدمهای بزرگ، نویسندگان بزرگ، هنرمندان بزرگ، بخصوص در بعضی از رشته های هنری، پرورش پیدا نمی کردند. لکن امروز می بینیم در میان بچه های جوان ما، سینماگران خوب، نمایشنامه نویسان خوب، کارگردانان خوب، شعرای خوب و داستان نویسان خوب، زیادند. انقلاب است که این نیروها را آزاد کرد.

یکی از کارهای دشمن، این شد که این مجموعه های مؤمن را منزوی کند. جوان، بی تجربه است. به مجرد این که ببیند در یک دستگاه رسمی کشور - مثلاً در یک مرکز فرهنگی کشور - دو نفر به او اخم کردند، به او بی اعتنائی کردند، او را تحقیر کردند؛ در حرکتش اثر می گذارد و او را کند می کند. یا مثلاً وقتی ببیند که در مجلات به اصطلاح ادبی و هنری کشور، چهره های مخالف با این روش و خط را، بزرگ می کنند، بر جسته می کنند، تعریف می کنند، این جوان دلش آب می شود و روحیه اش را از دست می دهد. وقتی یک فیلمساز، اثرش را به مراکزی می برد که می توانند از او استفاده کنند و کاری کنند که بتواند کارش را ادامه دهد؛ اما با بی اعتنائی به او می گویند: «نه آقا؛ ما این را قبول نداریم. این طورش را قبول نداریم»، و بعد در همان حال ببیند انواع و اقسام کارهایی که از لحاظ مایه های هنری از کار او کمتر است اما چون مایه اسلامی ندارد مورد قبول آنهاست؛ این جوان به خودی خود، منزوی و ناامید خواهد شد. من بارها از اعماق جان، قلبم برای این جوانان مؤمن و انقلابی، سوخته و گداخته است. بارها تأسف خورده ام که چرا باید به جوانان به این خوبی، بی اعتنائی شود؟! اینها هیچ چیزشان از آن کسانی که در جاهایی به عنوان هنرمند معروف شده اند، کمتر نیست. در بسیاری از امور، از آنها خیلی هم بهترند. اما به اینها بی اعتنائی می شود. وقتی که انسان مطلب را به درستی کاوش می کند، می بیند سر رشته می رسد به اراده خباثت آمیزی در نقطه ای! مسؤولین هم متوجه نیستند. مسؤولین فرهنگی، مردمان خوبی هستند؛ اما در سطوح بالا، از کارهایی که در سطوح متوسط انجام می گیرد، بی خبرند. لذا، این جوان، این مجموعه جوانان و این جریانها را، ناامید می کنند.

از جمله روشهای دیگری که دشمنان در مجامع جهانی به کار زدند، این است - من این را، واقعاً احساس می کنم و از آن دردهای خاموش است. انسان دوست می دارد این چیزها را همه مردم، به وضوح بفهمند - که وقتی فیلم یا آثار و فرآورده های هنری ایران مطرح می شود، کاری که نشان از همین روحيات انقلابی در آن باشد، مورد بی اعتنائی قرار می گیرد! این مجمع جهانی، مثلاً و به ظاهر، یک مجمع غیرسیاسی است؛ اما باطن قضیه، این طور نیست. شما دیده اید مجمع جهانی چه می کنند! دیدید شورای امنیت و سازمان ملل، با بوسنی هرزگوین چه کردند! دیدید سازمان «ایکائو»، در قضیه هواپیمای ما - که آمریکا آن را ساقط کرد (5) - چه کرد. امریکاییها خودشان گزارش دادند و گفتند «گزارش ایکائو با همکاری ارتش امریکا تهیه شد!» خوب، «ایکائو» مثلاً یک سازمان بی طرف بین المللی است. اگر آن روز ما می گفتیم «ایکائو این گزارش را مغرضانه نوشته است»، یک عده می گفتند: «شما خیلی بدبین هستید. شما هم دیگر شورش را در آورده اید! ایکائو یک سازمان بی طرف است. به امریکا و شما چه کار دارد!» بفرمایید! حالا سه، چهار سال گذشته، خود امریکاییها اعتراف کردند و گفتند که گزارش سازمان «ایکائو» را، ارتش امریکا تنظیم کرده است و خلاصه این که، امریکا در انداختن ایرباس ایرانی، مقصر نیست! مجمع جهانی، این گونه اند.



یکی دیگر از این سازمانها، اسمش «عفو بین الملل» است. علی الظاهر هم، هیچ انگیزه سیاسی ای - مثلاً، ضدیتی با فلان و فلان - ندارد. حالا عفو بین الملل را خفقان گرفته است! در بوسنی هرزگوین چندین هزار مسلمان را می کشند و مثل برگ خزان روی زمین می ریزند، اینها اصلاً پیدایشان نیست؛ اما وقتی ما یک جاسوس خبیث و یک خبرچین بدجنس را می گیریم و حکم اعدام - که بسیار کمتر و کوچکتر از جنایات او به این ملت است - برایش صادر می شود، عفو بین الملل، دنیا را روی سرش می گذارد که در ایران، چنین و چنان کردند! اینها بی طرفند؟! اینها غیر سیاسی اند؟!!

عین همین قضیه را، این مجامع هنری جهانی، با فیلمهای ما، با نمایشنامه های ما، با کارهای ویژه کودک ما و موارد دیگر دارند. چطور کسی می تواند چشمش را روی هم بگذارد و بگوید «اینها غیرسیاسی اند»؟! چرا در همه این مواردی که اینها جایزه دادند، یک مورد اثر انقلابی وجود ندارد؟! ما فیلم انقلابی نداریم؟! ما شعر انقلابی نداریم؟! ما نمایشنامه انقلابی نداریم؟! این همه فرآورده های انقلابی که جوانان ما درست کردند، هیچ کدام ارزش هنری ندارد؟! بنده احتمال می دهم اگر رویشان بشود، جایزه نوبل را هم حاضرند به یکی از همین عناصر ضداسلامی و ضدانقلابی بدهند؛ برای این که آنها را در دنیا بزرگ کنند؛ برای این که عناصر انقلابی را منزوی کنند! این، تهاجم فرهنگی نیست؟!!

تهاجم فرهنگی، مثل خود کار فرهنگی، اقدام آرام و بی سر و صدایی است. یکی از راههای تهاجم فرهنگی، این بوده است که سعی کنند جوانان مؤمن را از پایبندیهای متعصبانه به ایمان، که همان عواملی است که یک تمدن را نگه می دارد، منصرف کنند. همان کاری را که در اندلس، در قرنهای گذشته کردند. یعنی جوانان را در عالم، به فساد و شهوترانی و میگساری و این چیزها مشغول کردند. این کار، حالا هم انجام می گیرد. من بارها گفته ام: عده ای وقتی در خیابان نگاه می کنند و زنانی را می بینند که حجابشان قدری ناجور است، دلشان خون می شود. بله؛ این کار بدی است. اما کار بد اصلی، این نیست. کار بد اصلی آن است که شما در کوچه و خیابان نمی بینید! کسی به کسی گفت: «چه کار می کنی؟» گفت: «دهل می زنم.» گفت: «چرا صدای دهلت در نمی آید؟» گفت: «فردا صدای دهل من درمی آید!» صدای فروریختن ایمان و اعتقاد ناشی از تهاجم پنهانی و زیرزیرکی دشمن - اگر شما ملت و عناصر فرهنگی بیدار نباشید - خدای نخواست، آن وقتی درمی آید که دیگر قابل علاج نیست! جوان جبهه رفته ما را اگر محاصره کردند؛ اگر اول یک ویدئو در اختیارش گذاشتند و بعد او را به تماشای فیلمهای جنسی وقیح وادار کردند؛ شهوت او را تحریک کردند و بعد او را به چند مجلس کشاندند، چه خواهد شد؟! وقتی تشکیلاتی وجود داشته باشد، جوان را در اوج نیروی جوانی، فاسد می کنند. و حالا دشمن این کار را می کند.

من از شهرستانها خبر دارم. از شهرهای مختلف کشور خبر دارم. خبرهای آنچنانی رابه ما می دهند. روز و شبی نیست که ما، از این گونه خبرها نشنویم. این کارها را چه کسی می کند؟ دشمن! جوان، دچار شهوترانی می شود و ایمان خودش را از دست می دهد. در اوایل کار، حتی همان جوان گریه می کند؛ اما بتدریج او را همین طور می برند. بچه مدرسه ایهای ما را، دبیرستانیهای ما را، حتی بچه های مدارس راهنمایی ما را، همین طور فاسد می کنند. افرادی را پیدا می کنند که مواد مخدر و عکسهای ناجور به مدرسه می برند. من می خواهم از شما سؤال کنم: اگر مدیر مدرسه ای، نسبت به فاسد شدن پانصد یا ششصد یا هزار نوجوانی که به دست او سپرده اند، حساس بود و گوش کسی را که وسیله دشمن قرار گرفته و داخل آن مدرسه هروئین آورده، پیچاند، ماباید به این مدیر مدرسه چه بگوییم؟ بگوییم: «آقا، شما برخلاف آزادی عمل کردی؟ این چه روشی است؟ شما ضدآزادی هستی؟!» این حرف درست است؟ این



درست است که به مدیر يك مدرسه که می گوید «هزارتا جوان را دست من سپرده اند؛ من نمی خواهم فردا اینها را هروئینی تحویل مادران و پدرشان بدهم» بگویند: «نخیر! شما باید اجازه بدهی خودشان انتخاب کنند! هر کس نخواست، خودش نکشد! تو برو در مضرات هروئین حرف بزن!» این، يك بخشی از تهاجم فرهنگی است. نظام اسلامی را متهم می کنند که «این مرام، نظامی است و آزادی نمی دهد.» چطور ما آزادی نمی دهیم؟! شما در کدام کشور، این همه مجله و روزنامه و مطبوعات سراغ دارید؟ اینها همه اش مال دولت است؟ روزنامه های رسمی کشور، علناً و صریحاً، سیاستهای دولت را زیر سؤال می برند و از آن انتقاد می کنند. دولت هم باکمال بزرگواری گوش می کند و جواب می دهد. اکنون در ایران مجلاتی به چاپ می رسند که اگر کسی مختصر آشنایی ای با عناصر فرهنگی کشور از زمان گذشته داشته باشد و بداند هنرمندان شاهنشاهی چه کسانی هستند؛ قلم زنان شاهنشاهی چه کسانی هستند؛ مخلصین و چاکران دستگاههای شاهنشاهی چه کسانی هستند؛ مرعوبین دشمنان چه کسانی هستند؛ امریکایی دوستان چه کسانی هستند؛ می داند که این مجلات از کجاها پولش می آید! قابل حدس هست. ما هم بی خبر نیستیم. بنده هم بی خبر نیستم؛ دستگاه هم بی خبر نیست. اینها چاپ می شوند؛ کاری هم به کارشان نداریم. ما از این که مجله ای چهار کلمه حرف بنویسد، واهمه ای نداریم! ماهم می نویسیم.

آزادی مطبوعات، آن مقداری که در ایران هست، در کشورهای دیگر نیست. دستگاه، در ایران، در زمینه آزادی مطبوعات، مظلوم است. دلیلش هم این است که به این آقا آزادی داده شده؛ آن وقت آمده است مجله ای را، روزنامه ای را، پر کرده از انتقاد به دستگاه و در این انتقادات، مکرر، مثل ترجیع بند، تکرار کرده که «به ما آزادی نمی دهند؛ به ما آزادی نمی دهند!» اگر آزادی نیست، شما چطور اینها را نوشته اید؟! امروز در این کشور، چه کسی را سیخ داغ کرده اند که «شما چرا فلان مطلب را نوشتید؟ چرا فلان روزنامه را منتشر کردید؟» بله؛ اگر کسی مجرم مطبوعاتی باشد - هرکس می خواهد، باشد - مجرم است. هر کس جرمی را که قانون به عنوان جرم معین کرده مرتکب شود، البته مجازات خواهد شد. یکی از مجازاتها که هم در قانون پیش بینی شده، تعطیل روزنامه ای است که آن جرم در آن منعکس شده است. این، بحث دیگری است. لکن در حرف زدن، آزادی هست. همین که دستگاه حساس باشد، این را به عنوان این که «آزادی نیست»، می کوبند! توقع دشمن این است که قلمزنان جریان فرهنگی وابسته به استکبار، هرچه می خواهند بنویسند و قلمزنان طرفدار نظام و جناح و جریان اسلامی، به آنها جواب ندهند! توقعشان این است! اگر جواب دادند، می گویند: «آزادی نیست. شما ما را مرعوب کردید!» این، آن فضایی است که دشمن به وجود می آورد. يك عده ساده لوحند که فریب می خورند. خیلیها هستند که بدون غرض، در جریان ملایم با جریان دشمن قرار می گیرند؛ بدون این که بفهمند که چه می گویند و چه می کنند.

من از همه این حرفها، يك جمله رامی خواهم نتیجه بگیرم. امروز که می آمدم صحبت کنم، با خودم فکر کردم: اگر يك مطلب را بتوانم به شما برادران و خواهران عزیز عرض کنم، حرف خودم را زده ام. آن مطلب این است که در مقابل تهاجم، عناصر مؤمن خودی می توانند بایستند. عناصر مؤمن خودی را، هر جا که هستند، گرامی بدارید. حرف من این است. من به مسؤولین فرهنگی کشور، از وزارت آموزش و پرورش تا وزارت ارشاداسلامی، تا سازمان تبلیغات اسلامی، تابقیه مؤسسات و بنگاههای فرهنگی کشور، عرض می کنم: به عناصر خودی تکیه کنید. منظور من این نیست که اگر کسی، جوان انقلابی نیست، دستش را بگیرد بگذاریدش بیرون؛ نه. چه کسی چنین چیزی را می گوید؟ اصلاً منطق اسلام که این نیست؛ منطق انقلاب که این نیست. میدان بدهید. به همه میدان بدهید. هرکس که می خواهد برای این ملت کار کند، کار کند. من می گویم اجازه منزوی شدن عناصر خودی را ندهید.



اگر روزی دشمنی به کشوری حمله نظامی کند. چه کسی در مقابلش می ایستد؟ کسی که از همه به سرزمین خود علاقه مندتر است؛ به ملت خود علاقه مندتر است؛ به زخارف دنیوی بی علاقه تر است؛ احساس مسؤولیت بیشتری می کند و متعهدتر است. چنین کسی می رود دفاع می کند. شما دیدید که در دوران جنگ، چه کسانی رفتند دفاع کردند. عمده میدان ما را، بسیج پرکرد. بسیج یعنی همین؛ یعنی عنصر مؤمن انقلابی علاقه مند به سرنوشت میهن، علاقه مند به سرنوشت کشور و یک فرد فداکار. رفت وسط میدان و با فداکاری، دشمن را به زانو درآورد.

در زمینه فرهنگی نیز همین طور است. آن عنصری که وابسته به دستگاه شاهنشاهی است و دلش به یاد آن روزها می تپد، نمی آید از نظام و فرهنگ اسلامی دفاع کند. چرا ما باید غافل باشیم؟! کسی از فرهنگ اسلامی و حیثیت و موجودیت این ملت دفاع می کند و در مقابل تهاجم دشمن می ایستد که دلش در هوای اسلام بتپد و اسلام و ایران را دوست بدارد. عده ای که دین ندارند، میهن دوستی هم ندارند؛ ایران را هم قبول ندارند. کسی که سلطه آمریکا را برای ایران بیسند و تشویق کند، میهن دوست نیست. کسانی که برای دخالت امریکاییها برای آن خانمی (6) که در نیکاراگوئه با انتخابات امریکایی بر سرکار آمد، کف زدند، معنای کارشان چیست؟ از این جا، به کسانی که در نیکاراگوئه تسلیم تحمیل امریکاییها شدند، «زهی» و «مرحبا» گفتند! اینها دل در گرو آمریکا ندارند؟! اینها با این قلم زهرآگینشان می آیند در مقابل تهاجم دشمن، از فرهنگ ملی و اسلامی و ایرانی دفاع کنند؟! معلوم است که نمی کنند! معلوم است که این، ستون پنجم دشمن است! این، برای دشمن کار می کند. این، از خدا می خواهد که امریکاییها برگردند! از خدا می خواهد که نظام وابسته به آمریکا و استکبار و گردن کلفتها برگردد. این، برای نظام اسلامی کار خواهد کرد؟ تلاش خواهد کرد؟ معلوم است که نه! این، حقیقت روشنی است. شما که در صدا و سیما مسؤول امور هستید باید مواظب این مطلب باشید. شما که در روزنامه ها مسؤول امور هستید، باید مواظب این مطلب باشید. شما که در سازمان تبلیغات یا در وزارت ارشاد، یادر آموزش و پرورش، یادر آموزش عالی و یا در مؤسسات فرهنگی گوناگون مسؤول امور هستید، باید مراقب این قضیه باشید. البته همه مسؤولند. منظورم از مسؤول، رئیس نیست. «کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیتة (7)». همه مسؤولند. مراقب این معنا باشید.

این ملت، برای این که حیثیتش و کیان حقیقی و انسانی و اسلامی و انقلابی و فرهنگ ملی اش حفظ شود، احتیاج به مجاهدت و مقاومت و ایستادگی در مقابل تهاجم دشمن و تهاجم کردن به نقاط ضعف دشمن دارد. این را خودیها می توانند بکنند. من حرفم فقط همین است. من می گویم: اگر می خواهید هنر این کشور رشد و اعتلا پیدا کند، به هنرمند جوان مؤمن تکیه کنید. او می تواند از اسلام و از انقلاب و از این کشور دفاع کند. و الا آن کارگردان یا تهیه کننده ای که وقتی فیلم را می سازد، از پیش فکر می کند که «این نکته را در این فیلم خواهم گنجانم، تا یکی از پایه های اعتقادی این نظام را هدف قراردهم» که از اسلام و انقلاب دفاع نمی کند! بازبان خاص فیلم و با همان شکلی که در فیلم امکان دارد، کار خودش را انجام می دهد. یعنی اکتفا نمی کند به این که به انقلاب کمک نکند. فیلم می سازد برای این که به انقلاب حمله کند! از اول که این فیلم را می سازد، یا این داستان را می نویسد، هدفش این است که کارایی نظام اسلامی را زیر سؤال ببرد و بگوید: «این نظام اسلامی، کارایی ندارد.» از اولی که این مقاله را می نویسد یا این اثر هنری را تولید می کند، هدفش این است که نشان دهد این دولت کارایی ندارد؛ توان اداره ندارد. این، درحال خدمت به مصالح این کشور است یا درحال خیانت؟ به این می شود تکیه کرد؟! معلوم است که نمی شود تکیه کرد! ما البته تصمیم نگرفته ایم کسانی را که خیال کرده ایم خدمت نمی کنند یا خیانت می کنند، یکی یکی به قانون معرفی کنیم؛ نه. هنوز خیلی کارها در این کشور در زمینه فرهنگی وجود دارد که باید انجام گیرد. منظورم این است که در محیطهای فرهنگی، به نیروهای مؤمن تکیه شود. اینها سدی در مقابل تهاجم فرهنگی



هستند.

امیدواریم خدای متعال به شما و به جوانان مؤمن و خوب و صالح و سالم ما توفیق دهد و این جوانان، از نامساعد بودن بعضی از زمینه‌ها، مأیوس نشوند. راه صحیح و راه انقلاب و راه انجام خدمت را ان شاءالله ادامه دهند، و فرهنگ و هنر و ادبیات این کشور را ان شاءالله باور کنند.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته.

1) پرنس ملکم خان ناظم الدوله ارمنی (1326 ه ق - 1249 ه ق)

2) سیدحسن تقی زاده

3) میرزا فتحعلی آخوندزاده (1295 ه ق - 1226 ه ق)

4) یکی از شهرهای کردستان که مدتی صحنه درگیری با ضدانقلاب بود.

5) اشاره به سرنگونی هواپیمای ایرباس ایران توسط ناو امریکایی در خلیج فارس (12 تیرماه 1367)

6) مقصود معظم له «خانم ویولتا چامورو» است که پس از «دانیل اورتگا» که از جبهه آزادیبخش ساندینستها به قدرت رسیده بود، در سال 1990 در انتخاباتی امریکایی به قدرت رسید و تا سال 1997 رئیس جمهور بود.

7) بحار الانوار: ج 75، ص 38.